



چند مؤلفه پسااستعماری در رمان موسم الهجرة الى الشمال طیب صالح

هادی نظری منظم^۱

چکیده

نظریه پسااستعماری و ادبیات تطبیقی، هردو فرامرزی و فرافرهنگی‌اند و با «دیگری» ارتباطی ناگسستنی دارند. ادوارد سعید، هومی بابا و گایاتری اسپیواک نظریه‌پردازان مطالعات پسااستعماری در درجه نخست، تطبیق‌گرانی بنام بوده و هستند. رمان موسم الهجرة الى الشمال اثر الطیب صالح، برترین رمان عربی قرن بیستم و یکی از مهم‌ترین رمان‌های جهان است. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و بر اساس مفاهیم نظریه پسااستعماری، به بررسی تصویر استعمارگر و استعمارشده در این رمان می‌پردازد. «تقابل شرق با غرب» از نگاه ادوارد سعید، «دورگه‌بودگی و فضای سوم» هومی بابا، و «فروودستان» اسپیواک از مهم‌ترین مباحث نظری این پژوهش است. رمان موسم الهجرة الى الشمال تجربه کشمکش میان شرق و غرب را بازتکرار می‌کند که در واقع انعکاسی از کشمکش بین راوی و خود او با جامعه سودان پس از استعمار است. مصطفی سعید، راوی و شخصیت اصلی رمان، با وجود «دورگه‌بودگی»، هرگز نتوانست به «فضای سوم» از نگاه هومی بابا نزدیک شود. حسنه همسر قهرمان رمان و کشاورزان و کارگران جامعه روستایی سودان نیز از جمله استعمارشدگانی هستند که صدایشان شنیده نمی‌شود.

واژه‌های کلیدی: رمان پسااستعماری، رمان عرب، موسم الهجرة الى الشمال، ادوارد سعید، استعمارشده

^۱ دانشیار زبان و ادبیات عربی، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
hadi.nazari@modares.ac.ir

۱. مقدمه

در آغاز دهه ۶۰ قرن بیستم و اندکی پیش از چاپ رمان *موسم الهجرة الى الشمال*، بافتار سیاسی-اجتماعی در جهان عرب، آکنده از نشانه‌های نومیدی و تبدیل انقلاب‌ها و کودتاها به رژیم‌هایی استبدادی بود که تفاوت چندانی با رژیم‌های خودکامه موروثی نداشت. این امر باعث شد آرمان دموکراسی و اتحاد ملی عرب‌ها به خواب زمستانی طولانی فرو رود. در مقابل این ناکامی سیاسی، شاهد نوعی جنبش اجتماعی و فرهنگی هستیم که بیانگر آغاز مرحله جدیدی از تعامل فرهنگی با ادبیات و فکر جهان است. این امر باعث شد نخبگان فرهنگی برای رهایی از رژیم‌های ارتجاعی، ارتش‌سالار و جنگ‌گرا، به جناح‌های افراطی چپ مارکسیستی روی بیاورند؛ چنان‌که نسل ادیبان دهه شصت را

به عصیان علیه قالب‌های کلاسیک، نوکلاسیک و واقع‌گرایی و استفاده از فرم‌ها و شیوه‌هایی واداشت که بیانگر ابعاد به‌حاشیه‌رفته زندگی اجتماعی و رفتارها و واکنش‌ها در دوره پسااستعمار است. با این حال، رمان در چند کشور عربی توانست مرحله گذر را بازنمایی کند و پرسش‌هایی درباره نگرانی انسان عرب در باب اثبات وجود خویش و رساندن صدایش به دیگران، به‌دور از هیاهوهای ملی و دینی مطرح نماید (براده ۲۰۱۱: ۱۱۴-۱۱۳).

جابر عصفور ناقد مصری، رمان *موسم الهجرة الى الشمال* را «یک حادثه استثنایی در تاریخ رمان‌نویسی عرب» می‌داند (۲۰۰۸)؛ البته

در خوانش نخست، این رمان از پرسش‌های رایج در آن زمان دور است؛ زیرا از لندن، دانشگاه‌ها و مجالس لهو و لعب آن پس از جنگ جهانی اول سردرآورده است. قهرمان آن مهاجری سودانی است که عازم قبله‌گاه علم و دانش و فرهنگ و تمدن! شده؛ اما او یک مهاجر دنباله‌رو نیست؛ بلکه در عمق حافظه و لایه‌های ناخودآگاه ذهن خویش، میراثی از سنت‌ها، آیین‌ها، باورها، کینه و نفرت همراه دارد؛ از این‌رو دیدار با استعمار دیروز، صرفاً فرصتی برای پیشرفت و علم‌آموزی نیست، یک نوع تقابل و رویارویی است و طرح پرسش‌های ممنوع در پرتو فرهنگ اکتسابی و بیگانه «دیگری» (براده ۲۰۱۱: ۱۱۴).

این پژوهش می‌کوشد به بررسی چند مؤلفه پسااستعماری در رمان *موسم الهجرة الى الشمال* بپردازد و معتقد است رمان مزبور نقطه عطفی در ادبیات پسااستعمار عربی است.

۱-۱. اهمیت و ضرورت پژوهش

استعمار، حقیقت انکارناپذیر جهان بشری بوده و هست. «در سال ۱۹۱۴، اروپا

و مستعمره‌های آن، مساحت ۸۵٪ کره زمین را شامل می‌شد» (المناصرة ۲۰۰۵: ۲۲). جهان امروز نیز اگرچه جهانی پسااستعماری است؛ اما «پسا» در اینجا هرگز به معنای پایان استعمار یا نوعی جدایی میان دو مرحله تاریخی یا دو جهان نیست. هنوز هم عده‌ای معتقدند که «گفتمان استعماری همچنان باقی است و دوران پسااستعمار قابل توجیه نیست» (الرویلی و البازعی ۲۰۰۲: ۱۵۸).

در جهان عرب نیز نشانه‌های استعمار سنتی همچنان برجاست: اشغال بخش‌های زیادی از فلسطین، بلندی‌های جولان و مزارع شبعاً توسط اسرائیل، اشغال عراق توسط آمریکا و حضور نیروهای نظامی این کشور و بعضی قدرت‌های اروپایی در خلیج فارس و منطقه غرب آسیا از جلوه‌های این استعمار است. وابستگی سیاسی بعضی از کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس و دیگر کشورهای عربی به آمریکا و بعضی قدرت‌های اروپایی را نیز باید به این موارد افزود. وانگهی، مطالعات پسااستعماری از جدیدترین و مهم‌ترین حوزه‌های مطالعات نقدی و فرهنگی است و افق‌های مطالعاتی جدیدی در باب کشورها و فرهنگ‌های غیرغربی گشوده و با مقاومت متن‌گرایانه (textual)، در دگرگونی و وارونه‌سازی نگاه غربی به غیرغربی، تأثیر فراوانی داشته است. رمان موسم الهجرة الی الشمال نیز از مهم‌ترین رمان‌های عربی است که به دوران پسااستعمار در سودان پرداخته و مفاهیمی چون تقابل شرق و غرب، فرودستان، دورگه‌بودگی، سنت و مدرنیته را بازنمایی می‌کند. از این منظر می‌توان آن را نمونه بسیار مناسبی برای مطالعات پسااستعماری دانست.

۱-۲. چهارچوب نظری و روش پژوهش

این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و با تأکید بر نظریه پسااستعماری و مؤلفه‌های آن و استناد به دیدگاه‌های ادوارد سعید در کتاب شرق‌شناسی، به بررسی تقابل شرق و غرب در رمان موسم الهجرة الی الشمال می‌پردازد؛ چنان‌که تأثیر فرهنگ استعماری غرب بر اصلی‌ترین شخصیت‌های این رمان (راوی، مصطفی سعید و حسنه) و برخی دیگر را با استناد به مفهوم «دورگه‌بودگی» هومی بابا و نظریه «فرودستان» اسپیواک بررسی می‌کند.

۱-۳. هدف پژوهش

نظریه پسااستعماری در دل ادبیات تطبیقی شکل گرفت و به‌زودی مستقل شد. این نظریه ظرفیت‌های فراوانی را برای خوانش و اسازانه^۱ متون ادبی و فرهنگی استعماری فراهم می‌کند و ابعاد پنهان و ایدئولوژی‌های نویسندگان این متون را روشن می‌سازد. هنوز استعمار سنتی مبتنی بر هجوم نظامی و اشغال‌گری پایان نیافته و استعمار

¹Deconstructive reading

و امپریالیسم فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جای آن را گرفته که بسی خطرناک‌تر و پیچیده‌تر است. با وجود اهمیت این نظریه در جهان معاصر و فراوانی پژوهش‌های غربی در این خصوص، عرصه هنوز در ایران بسیار نو و آسیب‌پذیر است و از اهمیت آن غفلت شده است؛ پس انجام پژوهش‌های روشمند در این زمینه می‌تواند راهگشا باشد. این پژوهش نیز به سهم خود می‌کوشد مهم‌ترین رمان عربی قرن بیستم را از منظر پسااستعماری و با تکیه بر برخی نظریات سعید، بابا و اسپیواک، به‌عنوان اصلی‌ترین چهره‌های عرصه پسااستعماری بررسی و تحلیل کند.

۱-۴. پیشینه پژوهش

طیب صالح را «نابغه رمان عرب» و رمان موسم الهجرة الى الشمال را «پدیده‌ای استثنایی در تاریخ رمان عربی» می‌دانند. محمد براده، ناقد مشهور عرب، موضوع این رمان را جهان‌شمول می‌داند و می‌گوید متن رمان، ما را به تعدادی از پرسش‌های بنیادین ارجاع می‌دهد: رابطه با دیگری، درک و هضم سنت در بافتاری تاریخی و مخالف، اثبات خود از طریق سکس و عشق و...؛ همه این موضوعات در پهنه‌ای گسترده‌تر و فراگیرتر، به نام تاریخ و فرهنگ و تمدن می‌گنجند. تم‌هایی که ابعاد فکری و عالم‌گیر دارند، این رمان را جهانی کرده‌اند. ارزش این رمان با وجود غلبه دیگربودگی و سلطه سانسور گروهی، به روشنگری خاصی است که به ارزش‌ها و ویژگی‌های فردی می‌دهد (ر. ک. براده ۲۰۱۱: ۱۲۰-۱۱۹).

این رمان به ده‌ها زبان از جمله انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، روسی و اسپانیایی ترجمه شده و سه ترجمه فارسی از آن نیز در دست است^(۱)؛ البته دسترسی به همه این پژوهش‌ها ناممکن و کاری غیرضروری است؛ چراکه بسیاری از این پژوهش‌ها از زوایای دیگری مثل بررسی «دیگری»، تحلیل عناصر داستانی، نزاع سنت و مدرنیته به پژوهش در این خصوص پرداخته‌اند. گفتمان نقدی درباره آثار طیب صالح، اشکالات اساسی دارد که بارزترین آن‌ها عبارت‌اند از:

تکرار مقولاتی پیش‌ساخته و محدودکننده متون، بدون هیچ افزودنی که متون او را به شعارهایی از قبل آماده و پیش‌ساخته تبدیل کرده؛ جایگزین کردن گفتگو درباره متون با بحث در باب زندگی‌نامه نویسنده؛ نادیده‌گرفتن متون محوری و اصلی طیب صالح و تمرکز مبالغه‌آمیز بر رمان موسم الهجرة؛ سستی‌بودن گفتمان نقدی مربوط به آثار صالح در اغلب موارد؛ اصرار جانکاه بر یکی‌دانستن خیال با واقعیت‌ها و... (میرغنی ۲۰۱۲: ۲۷-۲۶).

پژوهش‌های مرتبط با رمان موسم الهجرة در حوزه پسااستعماری، یک اشکال بزرگ دیگر نیز دارد؛ آنجا که به پسااستعماری به‌عنوان یکی از شاخه‌های نسبتاً جدید ادبیات تطبیقی - که در چند دهه اخیر استقلال‌یافته - نگاه نکرده و از کنار نظریه پسااستعماری و مؤلفه‌های آن، به‌آسانی گذر کرده‌اند. پسااستعماری و ادبیات

تطبیقی هر دو فرامرزی و فرافرهنگی‌اند و با «دیگری»^۱ ارتباطی ناگسستنی دارند؛ حتی بزرگ‌ترین نظریه‌پردازان پسااستعماری نیز در درجه نخست، تطبیق‌گرانی بنام بوده و هستند.

نمونه‌هایی از آثار عربی مرتبط با این بحث که در این مقاله از آن‌ها استفاده شده است عبارت‌اند از: الأنواع النثرية في الأدب العربي المعاصر اثر سيد البحراري (۲۰۰۵)؛ الرواية العربية و رهان التجديد از محمد برادة (۲۰۱۱)، شرق و غرب، رجولة و أنوثة از جورج طرابيشي (۱۹۹۷)، عدوی الرحيل موسم الهجرة و نظرية مابعد الاستعمار از خيري دومة (۲۰۱۰) «صورة و جدلية الأنا والآخر في رواية موسم الهجرة إلى الشمال للطيب صالح» از سارة البربوشي (دانشگاه تولوز ۲۰۲۰)، «تطبيقات نظرية ما بعد الاستعمار في رواية موسم الهجرة إلى الشمال» از سعاد عبدالله العنزي (۲۰۱۷).

مقاله «خوانش پسااستعماری رمان موسم هجرت به شمال اثر الطيب صالح» (۱۳۹۴) به فارسی نیز از دیگر منابع است؛ اما بسیاری از منابع مهم و مؤلفه‌های اساسی پسااستعماری را ندیده و از دیدگاه‌های بابا و اسپيوک در باب فرودستان غفلت کرده است؛ شواهد و مثال‌های رمان نیز خیلی ناچیز است و به ارتباط پسااستعماری و ادبیات تطبیقی اشاره نکرده است. مقاله «گفتمان پسااستعماری در دو رمان موسم الهجرة الى الشمال از طيب صالح و سووشون از سيمين دانشور» نیز در مقایسه با مقاله پیشین، به لحاظ روش و نتایج ضعیف‌تر است.

۲. مطالعات پسااستعماری^۲

موضوع مطالعات پسااستعماری، به تحلیل گفتمان استعماری و به‌چالش‌کشیدن سوژه امپریالیستی و هژمونی انسان غربی مربوط است.

بخشی از مطالعات پسااستعماری اختصاص به بررسی و مطالعه الگوهای گفتاری و نوشتاری دارد که نویسندگان و متفکران غربی درباره شرق تولید کرده‌اند... دومین دسته از مطالعات پسااستعماری به مطالعه شیوه‌ها و الگوهای متنی و گفتاری مقاومت، پیگیری صداهای سرکوب‌شده در دل تاریخ استعماری، هویت‌های به حاشیه رانده‌شده، یا به صورتی هویت‌های ممزوج (آستانه‌ای) با فرهنگ استعمارکننده و نیز به مطالعه الگوهای گفتمانی نویسندگان و متفکران غیرغربی و جهان سوم می‌پردازد و می‌کوشد تا عوامل فرهنگی اجتماعی مؤثر بر فرایند تولید گفتمان را در این جوامع شناسایی کند. درکل عنوان مطالعات «فرودستان»^۳ می‌تواند عنوان گویایی برای این دسته از مطالعات باشد (انصاری و درودی ۱۳۹۳: ۳).

ادوارد سعید، هومی بابا و اسپيوک سه ضلع اصلی نظریه پسااستعماری هستند. سعید شرق‌شناسی را چنین تعریف می‌کند: «نوعی سبک غربی در ارتباط با ایجاد سلطه،

¹ The other

² postcolonial studies

³ subaltern studies

تجدید ساختار، داشتن آمریت و اقتدار بر شرق» (۱۹۸۴: ۳۰). وی بر آن است که بازتولید شرق در گفتمان شرق‌شناسی به اشکال گوناگونی صورت می‌گیرد. شرق غالباً «غیرمنطقی و بی‌عقل، بی‌بندوبار، کودک‌صفت و عقب‌مانده است و درمقابل، اروپایی، عاقل، آراسته به فضائل، پخته و انسانی سالم و بی‌عیب است» (سعید ۱۹۸۴: ۷۱). از دیدگاه سعید:

همه‌ی بازنمایی‌های غرب از شرق، تلاشی بی‌وقفه جهت بسط سلطه و تابع کردن شرق است و شرق‌شناسی به اهداف سلطه‌جویانه‌ی غرب خدمت کرده است (در معنای مورد نظر گرامشی) تا به امپریالیسم مشروعیت بخشیده و ساکنان مناطق استعمارشده را قانع کند به اینکه پذیرفتن فرهنگ غرب از سوی ایشان، فرایند مثبت تمدن‌سازی است. شرق‌شناسی با تعریف شرق به ما می‌گوید که غرب چگونه خود را تصور می‌کند (از طریق تقابل‌های دوگانه) و تأکید بر بُعد شهوت‌رانی، بدویت و استبداد شرق، در واقع، مهر تأییدی است بر صفت عقلانیت و دمکراسی غرب (کارتر ۲۰۱۰: ۱۲۶).

هومی بابا (۱۹۴۹-)، استاد ادبیات انگلیسی دانشگاه هاروارد، نیز با بعضی اندیشه‌های سعید موافق است؛ به‌ویژه در مسئله‌ی سوءاستفاده غرب از قدرت گفتمان برای تحمیل سلطه فرهنگی و تمدنی خود بر دیگری اروپایی؛ لیکن در ماهیت رابطه استعمارگر و استعمارشده با وی مخالف است. اگر سعید مرز آن دو را از هم جدا می‌کند و پیش از او امه سزار آن‌ها را دو جهان مستقل می‌داند که نیروی نظامی و سرکوب‌گری غیرانسانی، هرگونه خطوط ارتباطی احتمالی بین ایشان را قطع کرده است؛ اما هومی بابا برخلاف آن دو، به امکان تلاقی این دو جهان از طریق مفهوم دورگه‌بودگی^۱ اعتقاد دارد. از دیدگاه هومی بابا در رابطه بین استعمارگر و استعمارشده:

برنده و بازنده‌ای وجود ندارد؛ بلکه ما در نتیجه این رابطه، در برابر دو فرد ناقص قرار داریم؛ زیرا هویت استعمارگر هم به خودی خود، هویتی ناپایدار است؛ از آن جهت که در وضعیت انزوا و غربت قرار دارد و هویتش صرفاً در ارتباط مستقیم با استعمارشده نمود می‌یابد (جدیلی ۲۰۱۶: ۲۴۶-۲۴۷)

اما اسپواک (۱۹۴۲) از برجسته‌ترین منتقدان پسااستعمارگر و از پیشگامان نقد پسااستعماری در پژوهش‌های خود می‌کوشد توجه ما را به سوی استعمارشدگان گمنام تاریخ جلب کند که مجاز به رساندن صدای خود به گوش دیگران نبوده یا از آن عاجز بوده‌اند. او بدین منظور اصطلاح فرودست را به کار بست. «فرودست از دیدگاه اسپواک، فردی است که در بین مجموعه‌ای به حاشیه‌رفته و ناتوان از بیان نیازها و دیدگاه‌ها و حتی نگارش تاریخ مخصوص خودشان زندگی می‌کند» (کریم ۲۰۲۰: ۲۱۸) و این یعنی آنکه راهی وجود ندارد تا گروه‌های ستمدیده یا به حاشیه‌رفته از نظر سیاسی، مقاومت خود را بیان کنند یا آن که فرودستان، زبانی حاکم یا صدایی

^۱ Hybridity

مسلط ندارند که به وسیله آن شنیده شوند (اشکروفت و دیگران ۲۰۱۰: ۳۲۳).

اسپیواک خاطرنشان می‌کند که متون استعماری، تنها بخش‌هایی معین و خاص از جمعیت بومی را بازنمایی می‌کنند. به باور اسپیواک، فرودست نمی‌تواند حرف بزند و به خود مشروعیت ببخشد؛ مگر آنکه فرایند تبدیل خود به سوژه در نظام نواستعماری را متوقف کند؛ حال آنکه فرودست اساساً فاقد قدرت سخن گفتن است؛ پس به جای او، این روشنفکر است که باید سخن بگوید و از حقوق او دفاع کند. همچنین بر این نظر است که سوژه فرودست استعماری به گونه‌ای جبران‌ناپذیر ناهمگن است؛ از این رو، احتمال هرگونه تقابل صریح را میان استعمارگر و استعمارزده، سلطه‌گر و سلطه‌پذیر رد می‌کند. به نظر او حتی روشنفکران رادیکال که از سوی مردمان ستم‌دیده سخن می‌گویند، «دیگری» را ذاتی می‌پندارند (انصاری و درودی ۱۳۹۳: ۱۵).

مطالعات پسااستعماری عرصه درازدامنی دارد و گونه‌های متنوعی را دربرمی‌گیرد: دیگربودگی^۱، قومیت و ملی‌گرایی، مرکز^۲ و حاشیه^۳، تنوع فرهنگی^۴، واسازی گفتمان استعماری، سلطه^۵، دورگه‌بودگی^۶، امپریالیسم، سیاه‌بودگی^۷، شرق‌شناسی و... (اشکروفت و دیگران ۲۰۱۰: ۲۸۶). همچنین منتقدان پسااستعماری به موضوعاتی مانند هویت استعمارگر و استعمارشده، الگوهای تعامل بین این هویت‌ها، مهاجرت به کلان‌شهرها پس از استعمار، پیامدهای اختلاط فرهنگی، زبان، جنسیت^۸، زیردست^۹، تقلید^{۱۰} و... می‌پردازند.

۳. طیب صالح؛ آثار و افتخارات

او در ۱۹۲۹ در روستای کرمکول در شمال سودان متولد شد. بعد از تحصیل در خارطوم به لندن رفت. از ۱۹۵۳ به‌عنوان گوینده و کارگردان و بعدها رئیس بخش درام رادیو بی بی سی مشغول به کار شد. همسری انگلیسی داشت و از او صاحب سه دختر شد. پس از استعفا از بی بی سی به سودان بازگشت و مشاور رادیو سودان شد. مدتی بعد در وزارت اطلاع‌رسانی قطر به‌عنوان سرپرست و ناظر مشغول

¹ Otherness

² Center

³ Margin

⁴ Cultural diversity

⁵ Hegemony

⁶ Hybridity

⁷ Negritude

⁸ Gender

⁹ Subaltern

¹⁰ Imitation

به کار شد. سپس مدیر منطقه‌ای یونسکو در پاریس شد و در سال‌های ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۹ به‌عنوان نماینده یونسکو در خلیج فارس انتخاب شد؛ اما هرگز به هیچ حزب سیاسی وارد نشد. او در لندن بر اثر نارسایی کلیه درگذشت (۲۰۰۹) و پیکرش در «ام‌دُرمان» سودان دفن شد. آثار وی عبارت‌اند از: *رمان‌های عرس‌الزین* (۱۹۶۲)، *موسم الهجرة الى الشمال* (۱۹۶۶) و *بندر شاه* (جزء اول ۱۹۷۱؛ جزء دوم: ۱۹۷۷)؛ مجموعه داستان‌های *دومة حامد* (۱۹۶۰)، *بلح* (۱۹۶۶) و *الرجل القبرصي* (۱۹۸۰) و مجموعه مقالات (۲ جلد، چاپ قاهره). وی می‌گوید:

من یک انسان ساده‌ام، یک کشاورز ساده و کشاورز زاده که از آن‌سوی رود نیل آمده، سپس جلای وطن کردم. در زیر فشار غربت، به نجوا با وطنی پرداختم که آن را از دست داده و از آن دور بودم. تمام این رمان ساخته خیال من است. در این رمان، انگلیسی‌های خوبی هم هستند؛ مثلاً خانم رابینسون که زنی واقعاً فاضل است. من در رمان نگفته‌ام که چه کسی خوب است و چه کسی بد؟ من در مورد مردم از بُعد اخلاقی قضاوت نکرده‌ام. تنها زنی که رفتارش عجیب می‌نماید، جین موریس است که او هم شخصیتی داستانی است و باید در بافت رمان قرار بگیرد و نه در عالم واقع. این‌ها همه خیال و خیال‌پردازی است... ادبیات، تاریخ نیست. من احساسات دو نسل را در فاصله دو جنگ انتقال داده‌ام؛ بین سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۳۷ (2017 youtube).

او درباره هدفش از نوشتن رمان مزبور می‌گوید:

در گوشه ذهنم ایده رابطه موهوم دنیای عربی اسلامی به‌طور مشخص با تمدن و فرهنگ اروپایی می‌گذشت. این رابطه از نظر من و از رهگذر مطالعاتی که داشته‌ام ظاهراً رابطه‌ای است مبتنی بر توهمات از سوی ما و از سوی آن‌ها. توهم، نخست به برداشت و فهم ما از خودمان مربوط است و آنگاه به انگاره‌های ما از رابطه با آنان و دیگر به نگاه توهم‌آلود آنان به ما (الریاضی، به نقل از افنان القاسم ۲۰۲۱: ۱۳).

برخی افتخارات و جوایز مربوط به او عبارت است از:

- دارنده عنوان «نابغه رمان عرب» (الربوشتی ۲۰۲۰: ۴۵۰).
- برترین رمان عربی قرن بیستم (۲۰۰۱، از سوی آکادمی ادبیات عرب در دمشق) (الریاضی ۲۰۲۱: ۱۰).
- در سال ۲۰۰۲ با نظرسنجی از ۱۰۰ نویسنده بزرگ جهان از ۵۴ کشور، روزنامه انگلیسی گاردین، رمان *موسم الهجرة* را در لیست صد رمان برتر جهان در قرن بیستم جای داد (Guardian 2002).
- برنده جایزه سومین کنگره نوآوری و ابداع قاهره (۲۰۰۵) و برنده جایزه نوآوری

روایی (رمان) قاهره (۲۰۰۷).

- کاندیدای جایزه نوبل در سال ۲۰۰۹ و دو ماه قبل از مرگ، از طرف مراکز فرهنگی و ادبی عرب و سودان. جایزه جهانی نوآوری روایی طیب صالح در سال ۲۰۱۰ نیز راه اندازی شد. نیز «تولید فیلم این رمان با سرمایه گذاری وزارت فرهنگ سوئیس و مرکز ملی سینمای این کشور (سال ۲۰۱۶) انجام شده است» (الجزیره ۲۰۱۴).

با وجود ترجمه رمان مزبور به بیش از ده ها زبان، تدریس آن در زمان عمر البشیر در دانشگاه خارطوم ممنوع شد. برخی علت را پرسش انتقادی طیب صالح در یک روزنامه سعودی دانسته اند: «این ها چه کسانی هستند؟ از کجا آمده اند؟! (العدم ۲۰۲۰)؛ البته متن رمان هم از اشاره به رسوایی ها، رشوه گیری ها و فساد حاکمان سودان و نقد تند رهبران جدید آفریقا و وزرای غربزده دورو، تهی نیست (صالح ۱۹۹۷: ۱۴۵-۱۴۳).

۴. خلاصه رمان

رمان با راوی اصلی و گمنامی شروع می شود که بعد از ۷ سال تحصیل در ادبیات انگلیسی در انگلستان، به روستای خود در سودان برمی گردد و در خارطوم مشغول به کار می شود. در فصل اول، راوی از بازگشت به زادگاهش خوشحال است:

به نخل راست قامت و ریشه هایش که در ژرفای زمین گسترده شده، می نگرم و به شاخ و برگ های آویخته اش و احساس اطمینان و آرامش می کنم. احساس می کنم که پری سبک در پنجه باد نیستم. من مانند این نخل هستم؛ آفریده ای اصیل و باهدف (صالح ۱۹۹۷: ۶).

اما از صفحه دوم رمان، تنش و نگرانی آغاز می شود؛ آنجا که راوی در بین استقبال کنندگان متوجه شخصی می شود که او را نمی شناسد. مأموریت آشنایی با او (مصطفی سعید) آغاز می شود و تا پایان رمان ادامه دارد. مصطفی سعید حدود ۵۰ سال سن دارد؛ صدایش اصلی است و بر تمام فصل دوم رمان سیطره دارد. او متولد خارطوم (۱۸۹۸) است؛ بسیار بی عاطفه اما باهوش؛ از بدو کودکی احساس می کرد به جایی و کسی تعلق ندارد. در دوازده سالگی به انگلیسی مسلط می شود و در بیست و چهار سالگی از آکسفورد دکترای اقتصاد می گیرد و چندین کتاب در باب استعمار می نویسد. حدود سی سال مقیم انگلیس بود و با قوای بالای جنسی خود به جنگ اروپای استعماری رفت. هم زمان با پنج زن انگلیسی ارتباط داشت. سه تن از این زنان خودکشی می کنند و نفر چهارم (جین موریس) توسط وی به قتل می رسد. سعید می گوید:

سی سال است که من بخشی از این سرزمین (لندن) شده و ساکن آن هستم؛ اما زیبایی واقعی آن را درک نمی کنم. تنها چیزی که از این سرزمین برایم اهمیت دارد، زنی است که هر شب بستم را با وجودش پُر کند (صالح ۱۹۹۷: ۴۷).

سرانجام بعد از هفت سال زندان در انگلستان و پس از سرگردانی در سرزمین‌های مختلف، از روستای راوی در سودان سر درمی‌آورد و با پنهان‌کردن گذشته خویش، ازدواج و زندگی آرامی را آغاز می‌کند. او جوهر فرهنگ غربی را حفظ کرده و دانش و قوانین اقتصاد علمی را که در غرب آموخته است، به کار می‌بندد؛ بی‌آنکه ارزش‌ها و اصول و سنت‌های روستا را نادیده انگارد؛ پس به انسانی مفید، فعال و محترم تبدیل می‌شود؛ اما راوی، اول اجازه نمی‌دهد او به فعالیت خود ادامه دهد؛ پس وقتی هویتش افشا می‌شود، ناگزیر به لحاظ فیزیکی از رمان حذف می‌شود تا نشان دهد که این همسازی و تطبیق‌دادن بین ارزش‌های بومی و غربی، نادرست و یا هنوز ناممکن است. حذف فیزیکی مصطفی سعید از رمان، در شبی اتفاق می‌افتد که رود نیل بعد از سال‌ها سخت طغیان کرده است؛ در نتیجه برخی از اهالی روستا احتمال غرق‌شدن یا خودکشی او را در امواج نیل می‌دهند. از فحوای رمان می‌توان احتمال داد که او دوباره به اروپا بازگشته است. او در وصیت‌نامه‌اش برای راوی، میراث خود (همسر و دو فرزند و اتاق پُرازش) را به وی می‌سپارد:

تصور می‌کردم با ازدواج و اقامت در اینجا آرام خواهم شد؛ اما من شاید این‌گونه آفریده شده‌ام یا شاید سرنوشتم این چنین است... . اشیایی مبهم در جان و خونم مرا به کرانه‌هایی دوردست سوق می‌دهد که در نظرم مجسم می‌شوند و من نمی‌توانم آن‌ها را نادیده بگیرم. ای دریغ اگر دو فرزندم بزرگ شوند و یکی یا هر دوی آن‌ها به ویروس مهاجرت مبتلا باشند... . احساس می‌کنم که وقت رفتن نزدیک است (صالح ۱۹۹۷: ۸۴).

راوی اصلی نیز نتوانست امانتدار خوبی باشد و به دلیل تکوین شخصیتی و ضعف اراده‌اش نتوانست انتخاب کند. او با تعلق خود شاهد مرگ حسنه، همسر بیوه مصطفی سعید که به همدیگر علاقه‌مند بودند، شد. راوی دچار تناقضی درونی است که مصطفی سعید یکی از دو قطب آن است و قطب دیگرش جامعه سودان و به‌ویژه روستای وی با همه تناقضاتش.

از مهم‌ترین لحظه‌های تنش در رمان، لحظه برملاشدن راز مصطفی سعید بعد از پنهان‌شدن (یا مرگش) و ورود راوی به اتاق او است: «از دل تاریکی چهره‌ای عبوس نمایان شد... . با نفرت چند گام به سویش رفتم. او رقیب من است: مصطفی سعید... خودم را با خویشتن رودرو دیدم» (صالح ۱۹۹۷: ۱۶۱). راوی در پایان رمان به رود نیل می‌زند و جایی وسط شمال و جنوب، روی سطح آب شناور می‌ماند؛ در لحظه غرق‌شدن، یک آن تصمیم می‌گیرد زندگی را برگزیند (به‌خاطر اندک مردمانی که دوستشان دارد و برای انجام وظایفی که بر عهده‌اش است)؛ برایش دیگر مهم نیست که زندگی معنایی دارد یا ندارد (فلسفه‌بافی را رها کرده است). اگر نمی‌تواند ببخشد، لااقل باید فراموش کند. این ارزش‌های فردی (حق انتخاب و آزادی) بسیار ارزشمند هستند. او به زور و حيله هم که شده خواهد زیست (اما این راه‌حل، پُرتناقض است؛ مثل جمع بین مردم‌دوستی و حيله‌گری).

حسنه، همسر بیوه مصطفی سعید نیز چهره روشنفکر جامعه روستایی سودان است و درصدد ایجاد تغییر و شکستن قید و بندهای اجتماعی، آزادی انتخاب و تعیین سرنوشت؛ در نتیجه تسلیم شدن در برابر سلطه مردانه و سنت‌های غیرمعقول را نمی‌پذیرد. خودکشی او و قتل همسر تحمیلی‌اش، در واقع «پیام تندی به جامعه سنتی سودان است تا عمیقاً به عادت‌های سرکوب‌گرانه‌ای بیانداشید که عرصه را بر افراد جامعه تنگ کرده است» (العنزی ۲۰۱۷: ۲۹).

۵. مؤلفه‌های پسااستعماری در رمان موسم الهجرة الى الشمال

درباره این رمان، اظهارات بسیاری شده است؛ از آن جمله:

شاید ضرورت داشته باشد که سخن خود درباره این رمان را با نفی تصور رایج درباره آن به‌عنوان تجسمی از کشمکش میان شرق و غرب آغاز کنیم؛ البته این کشمکش در درون رمان با شدت و عمق وجود دارد؛ اما در واقع انعکاسی است از یک کشمکش عمیق‌تر و گسترده‌تر در درون و بیرون رمان؛ یعنی کشمکش در بطن جامعه سودان. در سطح رمان نیز کشمکش بین راوی (نماینده شرق) و مصطفی سعید (نماینده غرب) آشکارتر است (البحراوی، ۲۰۰۵: ۶۰-۶۱).

خیری دومه نیز می‌گوید:

این اثر بدون مفاهیم پسااستعماری‌اش چیزی بیش از یک ملودرام جنس‌محور نخواهد بود. تصویر برهنه و دردناک موسم الهجرة از مفاهیمی پسااستعماری چون من / دیگری (مرکز / حاشیه)، جنسیت، نژاد، اروپامحوری، فرودست‌بودگی و غیره، این اثر را از دیگر آثار مشابه، متمایز ساخته است. نیز برخلاف بسیاری از رمان‌های عربی (قندیل ام هاشم، عصفور من الشرق و...)، نگاه ایدئولوژیک به رابطه شرق و غرب ندارد و تصویری عینی و واقعی از این روابط به دست می‌دهد (دومه ۲۰۰۴).

و اینک مؤلفه‌های پسااستعماری در رمان:

۵-۱. من و دیگری

من و دیگری شالوده نظریه و نقد پسااستعماری است و اغلب مفاهیم این رویکرد نقدی مثل جنسیت، اروپامحوری، نژاد و غیره نیز به نوعی بازتولید همین مفهوم است. من غربی غالباً خود را در مرکز و دیگری را در حاشیه دیده است. من و دیگری در موسم هجرت به شمال، محور اصلی داستان است و حتی در عنوان نیز جلوه‌گر است. موسم الهجرة الى الشمال عنوانی ساختارشکن است و دوگانگی معمول شرق و غرب و نادیده‌گرفتن آفریقا را به چالش می‌کشد. «در شاهکار طیب صالح، شرق به جنوب مبدل گشته و غرب به شمال و این یعنی اینکه مفهوم شرق و غرب حتی در حیطه جغرافیا تا چه اندازه شکننده و بحث‌برانگیز است» (طرایشی ۱۹۹۷: ۱۴۲).

واژه شمال (مقصد/ در اینجا انگلستان استعمارگر) نشان از آن دارد که مبدأ این مهاجرت، جنوب (آفریقا/ سودان استعمارشده) خواهد بود؛ بنابراین، عنوان موسم هجرت به شمال تأکیدی است بر مرکزیت داشتن اروپا و درحاشیه‌بودن آفریقا (جنوب). مهاجرت، مفهومی نقش‌بسته بر کل داستان است. مهاجرت از نوع هر رفتنی نیست؛ حکایت از مشکلی دارد و مسأله و تنشی. تمایل به رفتن به سوی شمال (اروپا)، حتی رود نیل را هم دربرمی‌گیرد؛ نیل از مرکز آفریقا سرازیر می‌شود، از خارطوم و سپس قاهره می‌گذرد و عاقبت به دریای مدیترانه می‌ریزد: «و این رود (نیل) که اگر نبود، آغاز و انجامی نبود، بی‌توجه به چیزی، به سوی شمال در جریان است» (صالح ۱۹۹۷: ۸۷).

در چنین فضایی عجیب نیست که راوی از حفظ هویت خویش در برخورد با دیگری غربی، شادمان و سرمست باشد: «گویا یخ‌زده‌ای بودم که آفتاب بر او تابیدن گرفته است. این همان گرمی زندگی در عشیره بود که آن را مدت‌ها در سرزمینی که نهنگ‌هایش هم از سرما می‌میرند، از دست داده بودم» (صالح ۱۹۹۷: ۵).

«دیگری» غربی در این رمان، از همان آغاز، کنجکاوای مردم روستا را برانگیخته است. روستاییان سخت کنجکاونند تا از راوی اصلی دربارهٔ شباهت‌ها و تفاوت‌های خود با دیگری پرسند؛ از برهنگی زنان غربی و رقص آنان با مردان و...؛ اما راوی- که در ادامه به دویارگی هویت خود پی می‌برد- می‌کوشد تا تفاوت‌ها را ناچیز جلوه دهد:

شگفت‌زده شدند وقتی که به آنان گفتم اروپایی‌ها اگر تفاوت‌های بسیار اندکی را استثنا کنیم، تماماً مانند ما هستند؛ آنان ازدواج می‌کنند و فرزندان خود را بر اساس سنت‌ها و اصول تربیت می‌کنند؛ اخلاق نیکویی دارند و به‌طور کلی مردمان خوبی هستند (صالح ۱۹۹۷: ۸-۷).

از دیگر انگلیسی‌های مثبت، ناظم مدرسه، راوی دوم مصطفی سعید است که بورس تحصیلی او به قاهره را فراهم کرد و نیز آقای رابینسن و همسرش: «شیرین‌ترین زنی بود که می‌شناختم. با سرزندگی تمام می‌خندید و مثل مادری که به فرزندش محبت و دلسوزی دارد، با من مهربان بود» (صالح ۱۹۹۷: ۳۵)؛ همچنین کولونل هامند: «نشانه‌های خوبی را در چهره‌اش می‌دیدم. به من گفت خودش را انسانی آزاده می‌داند که علیه کسی موضع‌گیری نمی‌کند؛ اما مردی واقع‌بین بود و اعتقاد داشت ازدواج من با دخترش موفقیت‌آمیز نخواهد بود» (صالح ۱۹۹۷: ۸۵) و نیز آن هامند:

در آکسفورد زبان‌های شرقی می‌خواند؛ دختری سرزنده با چهره‌ای سرشار از ذکاوت و شادی... او برخلاف من، عاشق آب و هوای استوایی، خورشید بی‌رحم و سواحل ارغوانی‌رنگ بود. از نگاهش، من سمبل این شور و عشق بودم. من اما جنوبی‌ای بودم دلتنگ شمال و بوران‌هایش... روی تخت‌خوابم از او یک روسپی ساختم (صالح ۱۹۹۷: ۴۰).

نیز شیلا گرینود که مصطفی برای فریب او و «بر اساس اصل دورگه‌بودگی، اتاق خود را در انگلستان به شیوه عرب‌های کهن تزیین کرده بود» (العنزی ۲۰۱۷: ۲۵)؛ نیز ایزابلا سیمور:

او را شهری از رازها و نعمت‌ها می‌پنداشتم. خیلی ساده و بی‌پیرایه می‌خندید... چنین زنانی در اروپا بسیارند؛ زنانی که از چیزی نمی‌ترسند و با سرزندگی و کنجکاوی به زندگی آغوش می‌کشایند. اما من بیابانی تشنه بودم؛ بیغولۀ امبال و خواهش‌هایی جنون‌آمیز (صالح ۱۹۹۷: ۴۹) و نیز پرفسور وسترکین استاد و وکیل مدافع مصطفی سعید که می‌کوشید او را از طناب دار برهاند و... .

جین مورس تنها زن منفی انگلیسی رمان است. مصطفی در بیست و پنج‌سالگی در چلسی با او ملاقات کرد: «در زیر نور کم‌سوی چراغ در نظرم مثل سرابی نمایان شد که در بیابان می‌درخشد... روبه‌روی من ایستاد و با سردی و تکبر به من نگاه کرد» (صالح ۱۹۹۷: ۳۹). بعد از سه سال با او ازدواج می‌کند و زندگی‌اش به جهنم بدل می‌شود. سعید هم با کشتن وی ثابت می‌کند که در باب مسائل مربوط به ناموس و غیرت، همچنان حساس است و خیانت همسرش را بر نمی‌تابد؛ اگرچه سالیان زیادی را در محیط و فرهنگ غرب درس خوانده و زندگی کرده باشد. آرتور هگنر دادستان کل و استاد حقوق مصطفی در آکسفورد نیز «نابغه‌ای ترسناک بود که شیروۀ جان متهمان را می‌گرفت» (صالح ۱۹۹۷: ۴۱).

دیگر انگلیسی این رمان، ساکن خارطوم است. او می‌کوشد خود را واقع‌گرا نشان دهد و برای نزدیکی با استعمارشدگان سودانی، انتقادی را هم متوجه هموطنانش می‌کند. توصیفات او از شرق یادآور سخنان ادوارد سعید در شرق‌شناسی است که می‌گوید محققان شرق‌شناس، نقاشان و سفرنامه‌نویسان، «عرب‌ها و مسلمانان را در آثار خود به موجوداتی نامعقول، ایستا، سنتی و زن‌مآب تنزل می‌دادند تا تصویر خود را به‌عنوان اروپایی معقول، پویا، مدرن و مردانه تثبیت کنند» (آتشی و انوشیروانی ۱۳۹۱: ۳۶).

در رمان از زبان یک انگلیسی در توصیف سودان و سودانیان می‌خوانیم:

سودان سرزمینی است که خرافات بر آن سیطره دارد؛ از انواع این خرافات جدید، خرافۀ صنعتی‌شدن، ملی‌کردن، وحدت عربی و وحدت آفریقا است. به‌سان کودکانی هستید که تصور می‌کنید در دل زمین گنج بزرگی هست که آن را به طرز معجزه‌آسایی می‌یابید و مشکلاتتان را رفع کرده بهشتی برای خودتان می‌سازید. این‌ها توهم است؛ رؤیای پردازی است. شما از طریق حقایق و آمار و ارقام می‌توانید واقعیت‌ها را بپذیرید و با آن همزیستی کنید و در حد توانتان برای ایجاد تغییرات بکوشید. مصطفی سعید هم می‌توانست نقش بزرگی در این مسیر داشته باشد؛ البته اگر در دستان مثنی انگلیسی

سبک مغز به دلقک تبدیل نمی‌شد (صالح ۱۹۹۷: ۷۵).

اروپامحوری و درحاشیه‌بودگی شرق تا مدت‌های مدیدی ترویج می‌شد. «اروپای امپریالیستی به‌عنوان «مرکز» معرفی می‌شد؛ در درون جغرافیایی که لااقل همان اندازه حسی‌بودنش نمادین بود. بدیهی است که هرچیزی خارج از این مرکز، در حاشیه فرهنگ، قدرت و تمدن ایستاده است» (اشکروفت و دیگران ۲۰۱۰: ۹۳). باز هم دوگانه متمدن/ بدوی (وحشی) که در گفتمان استعماری ترویج می‌شد: «جناب سعید، تو بهترین مثالی برای اثبات بی‌نتیجه‌بودن مأموریت فرهنگی ما در آفریقا. بعد از این همه تلاش برای با فرهنگ‌کردنت، انگار تازه از جنگل آمده‌ای» (صالح ۱۹۹۷: ۱۱۶).

تلاش استعمارگر و استعمارشده برای نزدیکی و تعامل با هم، از طریق فضای سوم در این رمان بارها نمایان است. در این فضا

نظام معنا و ارجاع به فرایندی دوسویه بدل می‌شود و آینه‌بازنمایی را که در آن دانش فرهنگی طبق عرف رایج به صورت اصلی منسجم، باز و بسیط می‌شود، می‌شکند. این چنین است که فضای سوم، درک سنتی ما را از هویت تاریخی فرهنگ به‌مثابه نیرویی همگن‌ساز و اتحادآفرین که از سنت ملی مردم نشأت می‌گیرد، به چالش می‌کشانند. (آتشی و انوشیروانی ۱۳۹۱: ۳۷).

فضای سوم مبتنی بر تقابل‌های دوگانه نیست؛ بلکه بر اساس تعامل‌های فرهنگی بین دو فرهنگ شکل گرفته است. تحقق فضای سوم را مثلاً در ازدواج سعید با همسری انگلیسی می‌بینیم و یا در گفتگوی انتقادی اما توأم با خنده یک سودانی با یک انگلیسی:

شما ویروس اقتصاد سرمایه‌داری را به ما منتقل کردید. جز مشتی شرکت‌های استعماری که هنوز هم خون ما را می‌مکنند چه چیزی به ما دادید؟! ریچارد: همه این‌ها گویای آن است که شما نمی‌توانید بدون ما زندگی کنید. شما از استعمار شاکی بودید و وقتی ما از کشورتان بیرون رفتیم اسطوره استعمار پنهان را خلق کردید. ظاهراً وجود پنهان و آشکار ما، به‌سان آب و اکسیژن برای شما ضروری است (صالح ۱۹۹۷: ۷۶).

البته این تلاش از نگاه راوی موفقیت‌آمیز نیست؛ زیرا وی با وجود این گفتگوی آکنده از خنده در یک قدمی خط استوا، شکاف تاریخی شمال (اروپا) و جنوب (آفریقا) را زرف و بی‌انتها می‌داند (صالح ۱۹۹۷: ۷۶)؛ چنان‌که انتقاد آن فرد عرب نیز به‌جاست؛ چراکه «کشورهای توسعه‌نیافته، معمولاً کشورهایی استعمارشده هستند که از طریق نظام و قوای سرمایه‌داری جهان، از دست‌یابی به توسعه، بازداشته شده‌اند» (اشکروفت و دیگران: ۲۰۱۰: ۱۳۵).

دیگری انگلیسی در روزگار استعمار سودان، اراذل و اوباش را در پست‌های حساس می‌گماشت و کینه مردم را نسبت به هموطنان خود موجب می‌شد؛ آنگاه با دخالت

در امر، محبوبیت خویش را افزایش می‌داد:

بازرس آن اداره انگلیسی در حکم خدایی بود که بر مساحتی بزرگ‌تر از تمام جزایر بریتانیا دخالت می‌کرد... ما کارمندان جزء را که فرزندان این سرزمین بودیم، برای کسب درآمد اجیر می‌کردند؛ مردم هم از دست ما شاک می‌شدند و شکایت به آن بازرس انگلیسی می‌بردند و البته این بازرس انگلیسی بود که می‌بخشید و بر ما رحم می‌کرد. بدین شیوه بود که نفرت از ما فرزندان این سرزمین و عشق به استعمارگران غیربومی را در دل‌های مردم کاشتند... آنان مردم ارادل و اوباش را پذیرا می‌شدند و همین ارادل و اوباش بودند که در روزگار انگلیسی‌ها مراکز بزرگ را به دست گرفتند (صالح ۱۹۹۷: ۶۸-۶۷).

۵-۲. هویت و دیگربودگی

مشهور است که:

سلطه اقتصادی و سیاسی که عناصر کلیدی امپریالیسم و استعمار در قرون هجدهم و نوزدهم را تشکیل می‌داد، همواره با صورت‌بندی و تکوین گفتمان‌هایی همراه بود که در آن‌ها «غیریت» مردمان آسیا و آفریقا به‌عنوان هویتی مستقل نفی می‌شد و از نظر فرهنگی نیز استعمار می‌شدند و در این ضمن برتری فرهنگی و اخلاقی قدرت‌های اروپایی نیز همواره بدون کمترین تردید یا پرده‌پوشی، مورد تأیید و تأکید قرار می‌گرفت (انصاری و درودی، به نقل از بوین و رطانسی ۱۳۸۰: ۴۱۹).

راوی اصلی رمان نیز تا دو ماه بعد از بازگشت از اروپا همچنان احساس خوشبختی و اصالت دارد:

بعد از غیبتی طولانی به آغوش خانواده بازگشتم؛ غیبتی که درست هفت سال طول کشید... چیزی نگذشت که حس کردم یخ‌های درونم در حال آب‌شدن است، انگار که سرمازده‌ای بودم که آفتاب بر او تابیدن گرفته است. این همان گرمی زندگی در عشیره بود که آن را مدت‌ها در سرزمینی که نهنگ‌هایش هم از سرما می‌میرند از دست داده بودم (صالح ۱۹۹۷: ۵).

و نیز:

من اهل این روستایم. آیا این حقیقت کافی نیست؟! با ساکنانش هم زندگی کرده‌ام؛ اما یک زندگی نه‌چندان عمیق! نه عاشق آنان هستم و نه از ایشان متنفر... درست است که تحصیلات من در حوزه شعر است؛ اما این تخصص، بی‌معنا و بی‌اهمیت است. می‌توانستم مهندسی، کشاورزی یا پزشکی بخوانم... آنجا هم مثل اینجاست؛ نه بهتر از اینجاست و نه بدتر!

لیکن من به اینجا تعلق دارم (صالح ۱۹۹۷: ۶۳-۶۲).

سپس در هویت فردی خود دچار تردید می‌شود: «پس کجاست آن ریشه‌هایی که در گذشته‌های دور جا مانده بود؟!» (صالح ۱۹۹۷: ۱۶۰).

وی متوجه دورگه‌بودگی خود نمی‌شود؛ مگر در دیدار با سعید و این فرصتی است برای راوی تا از توهمات و خیالات خود و از ایده‌هویت پایدار و ثابت جدا شود و تغییر را آغاز کند. این نگاه، سمبل شکست و ناکامی نگرش مدرنیسم عربی است که گفتمان‌های قومی و سنتی بر آن سیطره دارند (العنزی، به نقل از مصمودی ۲۰۱۷: ۲۷).

راوی از نسل دوم روشنفکرانی است که سنت‌ها، ارزش‌ها و الگوهای بومی خویش را انکار نمی‌کنند و درصدد تقابل با غرب نیز نیستند. از نگاه او حضور استعمارگر به کلی منفی نبوده است:

نمی‌دانم هدف اصلی آنان (انگلیسی‌ها) از آمدن به سرزمین ما چه بوده است؟ اما آیا این به آن معناست که ما حال و آینده‌ خویش را زهرآگین کنیم؟ اینان نیز دیر یا زود، مثل هزاران قوم دیگر که در طول تاریخ از سرزمین‌های زیادی خارج شدند، از سرزمین ما رخت برمی‌بندند. راه‌آهن‌ها، کشتی‌ها، بیمارستان‌ها، کارخانجات و مدارسشان از آن ما خواهد شد و با زبانشان حرف خواهیم زد؛ بی‌آنکه احساس گناه کرده یا حس قدرشناسی داشته باشیم و ما همچنان مردمانی معمولی خواهیم ماند (صالح ۱۹۹۷: ۶۳).

نیز از زبان مصطفی سعید می‌گوید: «آمدن آن‌ها (انگلیسی‌ها) چنان‌که ما به تصویر می‌کشیم، مصیبت نبود و چنان‌که آنان، خود به تصویر می‌کشند، نعمت نبود. کاری ملودرام بود که با گذشت زمان به افسانه‌ای بزرگ تبدیل می‌شود» (صالح ۱۹۹۷: ۷۶).

مصطفی سعید، قهرمان اصلی داستان، نقطه‌مقابل راوی اصلی است و احساس می‌کند به هیچ کس و هیچ جایی تعلق خاطر ندارد: «عمیقاً احساس آزادی داشتم؛ به این که هیچ آفریده‌ای- اعم از پدر و مادر- مرا چون میخ به نقطه و مکان مشخصی وصل نمی‌کند» (صالح ۱۹۹۷: ۲۸-۲۷). او در مسیر خروج از سودان به سمت قاهره، می‌گوید:

قدری درباره‌ سرزمینی که آن را پشت سر گذاشته بودم اندیشه کردم. مثل کوهی بود که شبی چادرم را در نزدیکی‌اش برپا کرده‌ام و بامداد میخ‌های خیمه را برکنده، شترم را زین کرده، به سفر به سوی مقصدی دیگر ادامه دادم (صالح ۱۹۹۷: ۳۳-۳۲).

با این حال رهاشدن از تأثیرات استعمار پیشین، بسیار دشوار است؛ به‌ویژه برای روشنفکری که به زبان استعمار هم مسلط است: «روزها را با خواندن نظریات کینز و

تونسی می‌گذراندم و شب‌ها با کمان و نیزه و شمشیر، جنگ را ادامه می‌دادم» (صالح ۱۹۹۷: ۴۴-۴۵). او اعتقاد داشت که من «آفریقا را با قدرت جنسی مردانه‌ام آزاد خواهم کرد» (صالح ۱۹۹۷: ۱۴۶).

باز هم دورگه‌بودگی که هومی بابا بر آن صحنه می‌گذارد: «مصطفی سعید انسان شریفی است که عقلش تمدن غرب را درک کرد؛ اما این تمدن، قلب او را کشت» (صالح ۱۹۹۷: ۴۳). شاید به همین دلیل است که مصطفی سعید در وصیت‌نامه خود آرزو می‌کند:

اگر دو فرزندم از هوای این سرزمین و بوی خوش آن و رنگ‌ها و تاریخ و چهره ساکنانش و خاطرات طغیان نیل و برداشت محصولات و کشت و زرع آن سیراب شوند؛ آن هنگام زندگی من، معنا و جایگاه درستش را خواهد یافت (صالح ۱۹۹۷: ۸۳).

در کشورهای استعمارزده، فرد از هویت اصلی خود دور می‌شود و ذاتش چندپاره می‌گردد. در تصویری نمادین از معلق‌ماندن راوی میان شمال و جنوب نیل می‌خوانیم: «خودم را در نیمه راه شمال و جنوب یافتم. نه راه پیش‌رفتن داشتم و نه راه بازگشت» (صالح ۱۹۹۷: ۱۹۹)؛ در نتیجه رمان با عبارت «کمک! کمک» به پایان می‌رسد که گویای ناتوانی وی از رهایی از این وضعیت است.

۵-۳. نگاه و فضای اگزوتیک

در قرن نوزدهم شناخت شرق، به‌ویژه در آثار رمانتیک‌ها اهمیت ویژه‌ای یافت. این شرق غالباً ساخته و پرداخته غربی‌ها بود و زمینه‌ساز اگزوتیسم شد. «واژه اگزوتیسم در زبان فرانسه ریشه یونانی دارد و به آنچه به سرزمین‌های دور دست تعلق دارد، اختصاص داده می‌شود؛ چراکه آنچه شناخته شده نیست، مرموز و رؤیایی است. این واژه از قرن نوزدهم به شرق دور اطلاق شده است و همچنان کشورهای این منطقه برای اروپاییان پر از راز و رمز هستند» (لطفی نیا ۱۴۰۰: ۱۳۹). اگزوتیک اغلب مترادف با گرمسیری یا شرقی است. البته «نگرش اگزوتیک، خاص غربیان بوده است و نمی‌توان آن را به سادگی برای شرقیان تعمیم داد؛ زیرا در اگزوتیسم همواره نوعی دید از بالا و احساس فرادستی وجود دارد» (نامورمطلق ۱۳۸۸: ۱۲۸).

مصطفی نیز که تربیت‌شده غرب و دورگه است، اتناق خود را در انگلستان به شیوه عرب‌های کهن‌ترین کرده بود تا غیر بومی‌گرایی را در وجود زنان انگلیسی برانگیزد: «دنیای جدید من، او را جذب کرد. بوی چوب صندل سوخته و عود گیج و مستش کرد... با گردن‌بند عاجی که دور گردن زیبای‌اش انداخته بودم، سرگرم بود» (صالح ۱۹۹۷: ۴۵). وی فضایی اگزوتیک و تخیلی می‌سازد و زنان غربی را به گذشته‌های دور، روزگار مأمون عباسی و شراب بغداد می‌برد و حس غیربومی‌گرایی

آنان را برمی‌انگیزد: «چگونه منزلمان را در محله کرخ بغداد بر کرانه دجله و به روزگار مأمون فراموش کنیم؟!» (صالح ۱۹۹۷: ۱۷۱) و در ادامه می‌گوید:

به او گفتم که خیابان‌های پایتخت کشورم پر از فیل و شیر است و تمساح‌ها وقت قیلوله در آنجا می‌خزند... لحظه‌ای فرا رسید که احساس کردم در نظرش تبدیل به یک موجود بدوی عریان شده‌ام که در یک دست نیزه‌ای دارد و در دست دیگرش تیری و در بیشه‌زارها به شکار فیل و شیر می‌پردازد (صالح ۱۹۹۷: ۴۹).

۵-۴. دلتنگی برای استعمار

سودان در سال ۱۹۵۶ استقلال خود را از بریتانیا پس گرفت؛ با این حال امروزه بسیاری از سودانیان سرخورده از جنگ‌های داخلی، فساد، ناکارآمدی دولت‌های مختلف، فقر و گرسنگی، دلتنگ استعمار انگلیس هستند (النخلی ۲۰۱۸). نظیر این دلتنگی تأسف‌بار را نزد برخی از رمان‌نویسان معاصر الجزایری هم می‌توان دید که تحت تأثیر لابی «الجزایر فرانسوی» (در جنوب فرانسه)، سعی در ستایش استعمار فرانسه و ترسیم همزیستی به‌اصطلاح مسالمت‌آمیز اروپایی‌ها و به‌ویژه فرانسویان با مردم الجزایر دارند. البته در رمان موسم الهجرة این دلتنگی کمتر احساس می‌شود. از معدود صحنه‌ها عبارت زیر است: «همه آن‌هایی که در این طرح کار می‌کنند، دو سالی یک‌بار این‌جا می‌آیند، با جماعتشان و پرچم‌هایشان و کامیون‌هایشان... دست‌کم در دوران انگلیس از این دار و دسته‌ها راحت بودیم» (صالح ۱۹۹۷: ۸۱).

۵-۵. یادگیری زبان استعمارگر

استعمارگران برای تحکیم سلطه خود، ترویج زبان و فرهنگ خود را بهترین وسیله می‌دانستند. رهایی روشنفکران مستعمره‌ها از تأثیرات اشغالگران پیشین، به‌ویژه برای آنانی که زبان استعمارگران را می‌دانند، بسی دشوار است. مصطفی سعید می‌گوید: «مردم، فرزندان خود را از ترس مدرسه پنهان می‌کردند و آن را آفت و شرّی بزرگ می‌پنداشتند که با ارتش اشغالگران وارد کشور آنان شده است» (صالح ۱۹۹۷: ۲۸). در نتیجه مدارس انگلیسی زبان در سودان بود که مصطفی سعید، انگلیسی را با روانی شگفت‌آوری صحبت می‌کرد که انگلیسی‌زبان‌ها را متعجب می‌کرد (صالح ۱۹۹۷: ۳۳). در کتابخانه سعید همه کتاب‌ها به انگلیسی بود و حتی یک کتاب عربی هم وجود نداشت (صالح ۱۹۹۷: ۱۶۴)؛ چراکه انگلیسی زبان قوم غالب و کسب درآمد و شغل بود: «به روزگار ما، زبان انگلیسی کلید آینده بود و هیچ کس بدون یادگیری آن، قدرت انجام کاری نداشت» (صالح ۱۹۹۷: ۶۷). اهمیت این امر از آنجاست که:

با تسلط بر زبان قدرت امپریالیستی و گونه‌های گفتاری و شیوه‌های نمایشی

وی، جوامع پسااستعماری می‌توانند با راحتی بیشتری در گفتمان رایج ورود کنند یا واژگان مربوط به واقعیت فرهنگی خود را در آن بگنجانند یا زبان رایج را برای توصیف واقعیت‌ها برای خوانندگان بیشتری به کار گیرند (اشکروفت و دیگران ۲۰۱۰: ۷۱).

۵-۶. نژاد و تبعیض نژادی

از ابزارهای استعمار برای القای برتری خود، بحث برتری نژادی است که با پیدایش امپریالیسم اروپا خودنمایی کرد. فانون^۱ می‌گوید:

وقتی سیاه‌پوست متوجه می‌شود که مظهر گناه است، از سیاه‌پوستان نفرت پیدا می‌کند؛ اما می‌بیند خودش هم سیاه‌پوست است. برای گریز از این تعارض، دو راه وجود دارد؛ یا اینکه از دیگران می‌خواهد به رنگ پوستش توجهی نکنند؛ یا برعکس می‌خواهد که همه متوجه آن شوند؛ بنابراین سعی می‌کند برای آنچه بد است ارزشی بیابد (۱۳۵۵: ۲۰۵).

رفتار مصطفی سعید هم بر نظر فانون منطبق است. او درصدد جلب توجه زنان به نژاد و رنگ پوست سیاهش است و برای خود اسطورهٔ مرد سیاه جذاب و دلربا را می‌سازد و خودش را سرور و مطلوب زن سفیدپوست معرفی می‌کند. ایزابلا سیمور، وی را چنین می‌خواند: «مرا از پای درآور ای غول آفریقایی! در آتش معبدت بسوزانم ای معبود سیاه!» (صالح ۱۹۹۷: ۱۳۱، ۱۷۱-۱۶۹ و ۱۷۴). شیلا گرینود، قربانی بعدی سعید نیز از واکنش جامعهٔ سفیدپوست کشورش به عشق او به یک سیاه‌پوست مطلع است: «مادرم دیوانه می‌شود و پدرم مرا خواهد کشت اگر بفهمند که من عاشق یک سیاه‌پوست شده‌ام» (صالح ۱۹۹۷: ۱۶۶).

استعمارگر سفیدپوست درصدد سلطه‌گری و تحکیم قدرت است: «مرد سفیدپوست به محض آنکه در مقطعی از تاریخ بر ما حاکم شود، تا مدت‌زمانی مدید نگاهی تحقیرآمیز به ما خواهد داشت؛ همان نگاهی که نیرومندان به ضعیفان دارند» (صالح ۱۹۹۷: ۷۵-۷۶). مصطفی سعید دربارهٔ اعضای هیئت منصفه در روز دادگاهش در لندن می‌گوید:

اگر از یکی از ایشان می‌خواستم که اتاقی از خانه‌اش را به من اجاره دهد، به احتمال قوی مخالفت می‌کرد و اگر دختر یکی از ایشان از پدرش می‌خواست که با این مرد آفریقایی ازدواج کند، گویا که آسمان بر سرش آوار می‌شد (صالح ۱۹۹۷: ۱۱۶).

و باز در رمان می‌خوانیم: «انسان به صرف این که در کنار خط استوا متولد شده، برخی دیوانگان او را بنده و عده‌ای او را معبود می‌دانند. حد اعتدال کجاست؟» (صالح ۱۹۹۷: ۱۳۳).

^۱ Frantz Fanon

۵-۷. تقابل تاریخی شرق و غرب

با وجود تلاش‌های من و دیگری برای نزدیکی به هم و تعامل سازنده، اما تقابل در رمان، همچنان سیطره دارد (دیدگاه ادوارد سعید و پیروانش)؛ مثلاً وکیل مصطفی سعید در دفاع از وی، محاکمه را به جنگ دو جهان (غرب و شرق) تعبیر می‌کند و مصطفی را یکی از قربانیان این جنگ می‌شمارد (صالح ۱۹۹۷: ۴۴-۴۳). مصطفی نیز در دادگاهش در لندن احساس نوعی برتری دارد؛ زیرا این دادگاه به خاطر او برپاست. او خود را فراتر از هر چیز استعماری می‌داند و معتقد است باید با ایشان از جایگاه صاحب اصلی خانه حرف بزند و نه با زبان مهمانی غریبه (صالح ۱۹۹۷: ۱۱۷). او اعتراف می‌کند که برای جنگ، به خانه استعمارگران درآمده و تقابل شرق و غرب را تقابلی تاریخی می‌داند:

در این دادگاه صدای شمشیرهای رومی‌ها را در قرطاجه می‌شنوم و صدای سم اسب‌های ژنرال لُبی که سرزمین قدس را می‌لرزاند. کشتی‌ها اولین بار که عرض نیل را پیمودند برای حمل توپخانه‌ها بود و نه حمل نان و راه‌آهن‌ها در اصل برای جابه‌جایی سربازان ساخته شد. مدارس را ساختند که به ما بیاموزند چگونه به زبان خودشان «بله» بگوییم. آن‌ها میکروب خشونتِ اروپایی را که تاریخ تا به حال نظیر آن را ندیده، برای ما به ارمغان آوردند... . بله آقایان! من فاتحی هستم که در وسط خانه شما حضور دارد. قطره‌ای از همان زهر کشنده که با آن شرابین تاریخ را آلوده کردید (صالح ۱۹۹۷: ۱۱۷).

و در ملاقات با ایزابلا سیمور که مادرش اسپانیایی بود، ناگهان به یاد فتوحات عرب‌های مسلمان در اندلس می‌افتد: «برای یک لحظه در خیالم برخورد سربازان عرب را با اسپانیا تصور کردم» (صالح ۱۹۹۷: ۵۵).

مصطفی سعید به شیوه ادوارد سعید از تقابل استعمارگر و استعمارشده می‌گوید و بدان عمل می‌کند:

تا زمانی که مستضعفان وارث زمین شوند و سپاهیان و ارتش‌ها دنبال کار دیگری بروند و گوسفندان در کمال امنیت در کنار گرگ‌ها به چرا مشغول شوند و کودکان با تمساح‌ها در رودخانه‌ها مشغول بازی شوند، تا فرارسیدن این عشق و سعادت، من با همین شیوه پیچیده (سکس) خودم را معرفی خواهم کرد (صالح ۱۹۹۷: ۵۴-۵۳).

شاید بتوان گفت مطالب فوق تحت تأثیر اندیشه‌های آخرازمانی و مهدویت باشد. در سودان این اندیشه بسیار رایج بوده است و ظهور مهدی دروغین (محمداحمد سودانی در قرن نوزدهم) هم می‌تواند دلیل این مدعا باشد (زیدان ۲۰۱۲، جلد ۱: ۹۲ به بعد).

محمد شاهین معتقد است:

بعد تاریخی موسم/الهجره، ریشه در خاطرهٔ جمعی ملت‌های عربی دارد. مصطفی سعید هرگز نمی‌توانست آفریدهٔ نویسنده‌ای غیرعرب باشد. او محصول ناخودآگاه جمعی مردم عرب است که با نفوذ به لایه‌های پنهان تاریخ در مقابل ناخودآگاه استعمار اروپایی قد علم می‌کند... مصطفی سعید یک فرد نیست، ناخودآگاهی جمعی است که در طول تاریخ روابط شرق و غرب شکل گرفته است. (دومه ۲۰۱۰)

۵-۸. جنسیت

به باور طرابیشی قهرمانان رمان‌های عربی، که همگی افرادی روشنفکرند و با هدف ادامهٔ تحصیل، راهی کشورهای استعمارگر اروپایی می‌شوند، برای جبران سرکوب جنسی خود در جوامع محافظه‌کار و سنتی عربی و برای انتقام از استعمار غربی و نشان‌دادن قدرت مردانگی خود به استعمار غربی و درنهایت واکنش به احساس اختگی که استعمار در جسم و جان آن‌ها افکنده، بی‌محابا با زن غربی (اکثراً فرانسوی و انگلیسی) رابطه می‌گیرند (۱۹۹۷: ۱۷-۵).

به ارتباط مصطفی سعید با چند زن انگلیسی اشاره شد. در شخصیت‌پردازی هم تمامی شخصیت‌های اصلی غربی، زن هستند و تمامی شخصیت‌های اصلی جنوبی (سودانی) مرد! در این روستای سودانی حتی دختر «مجدوب» هم خصوصیات مردانه دارد. در این رمان، «همواره گرما و باروری جنوب (سودان) در برابر سرما و ناباروری شمال (انگلستان) قرار می‌گیرد» (باغجری و نیازی ۱۳۹۴: ۸۳)؛ مثلاً در عبارت صفحهٔ آغازین رمان آمده است: «حس کردم یخ‌های درونم در حال آب‌شدن است. این همان گرمی زندگی در قبیله و عشیره بود که آن را در سرزمینی که نهنگ‌هایش هم از سرما می‌میرند، از دست داده بودم» (صالح ۱۹۹۷: ۵)؛ حتی مصطفی سعید بی‌احساس هم در اروپا در اوج نرینگی است. باروری جنوب و اختگی شمال، علاوه بر شخصیت‌ها و مکان، در گفتگوی میان شخصیت‌های جنوبی نیز کاملاً مشهود است. میل به باروری و ابراز قدرت مردانگی در میان شخصیت‌های جنوبی تا حدی است که اهالی روستا، ود الریس هفتادساله را به ازدواجی دیگر تشویق می‌کنند: «تو را چه شده است؟ دو سال است که با یک زن سر می‌کنی! آیا همت ضعیف شده؟!» (صالح ۱۹۹۷: ۹۶). حتی دختر مجدوب هم که هشت بار ازدواج کرده است، در هفتادسالگی از به‌کار بستن الفاظ زشت و همنشینی با مردان ابایی ندارد (صالح ۱۹۹۷: ۹۴ به بعد). در مقابل اینان، زنان اروپایی هستند که شیفتهٔ قدرت جنسی مصطفی سعید هستند و یا مثل آقا و خانم رابینسون از داشتن فرزند محروم.

۵-۹. فرودستان

حسنة، همسر بیوهٔ مصطفی سعید با هویت ترکیبی و دورگهٔ خود، مصداق بارز «فرودستان» از نگاه اسپواک است که صدایش در جامعهٔ روستایی شنیده نمی‌شود و به اجبار، وی را به عقد ود الریس هفتادساله که قبلاً ۶ بار ازدواج کرده است،

درمی‌آورند و اهل روستا نیز این مسئله را امری عادی می‌دانند: «در این سرزمین مردان بر زنان سلطه دارند» (صالح ۱۹۹۷: ۱۲۱). ود الیس کسی است که «زنان را به آسانی تعویض الاغ، عوض می‌کند» (صالح ۱۹۹۷: ۱۱۹).

همچنین طبقه فرودست کشاورز و کارگر که حتی یک مدرسه و مرکز درمانی ندارند و در تقابل با پایتخت‌نشینان هستند: «بچه‌های ما برای درس خواندن باید چند کیلومتر را پای پیاده برای رسیدن به مدرسه طی کنند. ما آدم نیستیم؟ مگر مالیات نمی‌پردازیم؟! ما حقی توی این سرزمین نداریم؟! همه چیز برای خارطوم است... فقط یک بیمارستان در مروی هست که برای رسیدن به آن باید سه روز در راه بود. زنان ما با یک وضع حمل ساده می‌میرند؛ حتی یک قابله ساده درس خوانده در این شهر نیست» (صالح ۱۹۹۷: ۱۲۳).

رهبان جدید آفریقا نیز صورت‌هایی لطیف و نرم و دهان‌هایی چون گِرد دارند. آنان در دست‌انگشتی‌هایی از سنگ‌های قیمتی دارند و بوی عطرشان همه جا را پر می‌کند (صالح ۱۹۹۷: ۱۴۳-۱۴۴)؛ حتی وزیر فاسدی هم که مردم را دعوت به دوری از تجملات و رفاه می‌کند و خطر تکوین نسل بورژوازی در سودان را از خطر استعمار هم بزرگ‌تر می‌داند، در ماه‌های تابستان فیلش یاد اروپا می‌کند و ثروت انبوهی از عرق جبین مردم اندوخته است (صالح ۱۹۹۷: ۱۴۵).

۶. نتیجه

رمان موسم الهجرة تجربه کشمکش میان شرق و غرب را مجسم می‌کند که در واقع انعکاسی از کشمکش بین راوی و خود او با جامعه سودان پس از استعمار است؛ ستیز بر سر حل تناقضات کلیدی جامعه سودان، بعد از خروج استعمار انگلیس و بین رسوبات فکری و تبعات حضور استعمار در این کشور (مثل عدم تعلق به هویت ملی، فردگرایی، خشونت، عقل ماشینی و...)؛ و نیز تنش بین شمال سودان (خارطوم پایتخت) و جنوب آن! این رمان در بیان بحران طبقه متوسط جامعه سودان و دیگر جوامع استعمارزده موفقیتی چشمگیر داشته است؛ نه فقط در سطح ظاهری (زندگی نافرجام مادی)؛ بلکه در سایر سطوح روانی، فکری و ذهنی! راوی اصلی و قهرمان رمان هیچ یک نتوانستند به فضای سوم مهاجران و تبعیدی‌ها از نگاه هومی بابا نزدیک شوند. قهرمان اصلی با وجود ازدواج با زنی انگلیسی و ارتباط نامشروع همزمان با زنانی دیگر و تسلط بر زبان و فرهنگ و دانش غربی و تقلید موفقیت‌آمیز از ایشان در فراگیری زبان انگلیسی، همچنان بین روحيات شرقی و سبک زندگی غربی در نوسان است و تنها وسیله انتقام‌جویی خود از غرب استعمارگر را، در ابراز قدرت شهوانی و مردانگی خویش می‌بیند و می‌کوشد مرد انگلیسی سردمزاج و ناتوان در مسائل جنسی را تحقیر کند و زنانشان را از آن خود نماید. در این رمان، گرما و باروری جنوب هم در تقابل با سرما و ناباروری شمال (اروپا) است.

اما راوی اصلی که به اندک‌زمانی احساس هویت و اطمینان خود را در برخورد با قهرمان دورگه رمان، در معرض خطر می بیند، می‌تواند در کنار حسنه، همسر بیوه‌شده قهرمان داستان، مصداق بارز «فرودستان» باشد که صدایشان حتی در جامعه خودشان نیز شنیده نمی‌شود.

نوع نگاه استعمارگر به دیگری (سودانی، آفریقایی و عرب)، فرادستانه، توأم با نژادپرستی و یادآور دیدگاه‌های سعید در شرق‌شناسی است: شرق نادان، سحرآمیز، آگزوتیک، غرق در رؤیایپردازی، وحشی، نافرہیخته و به‌ندرت می‌توان انسان غربی مثبتی در این رمان یافت که به تعامل احترام‌آمیز با انسان سیاه‌پوست آفریقایی باور دارد و عمل می‌کند. گویا نویسنده موسم الهجرة به‌طور ضمنی به ما می‌گوید روابط استعمارگر و استعمارشده پیچیده‌تر از آن است که بتوان با رویکردی تفیقی میان آن دو، مشکلات و تنش‌ها را از بین برد.

ادبیات نوین و معاصر عربی عرصه بسیار مناسبی برای انجام مطالعات پسااستعماری است؛ چراکه همه ۲۲ کشور عربی، طعم تلخ استعمار را چشیده‌اند و گاهی یک کشور عربی، مستعمره چندین دولت غربی بوده است. اگر نسل پیشگامان، مقاومت و مقابله آشکار با استعمار غرب را برگزیدند و آگاهانه و از منظری آزادی‌خواهانه درباره سلطه فرهنگی نوشتند و کوشیدند تا به واسازی گفتمان استعماری و افشاگری در باب اروپامحوری پردازند، عده‌ای از نسل کنونی در سودان، الجزایر (مثل بوعلام صنصال) در رؤیای به رسمیت شناخته‌شدن از سوی دیگری غربی هستند. نمونه‌ای از رمان‌های عربی که برای انجام این پژوهش‌ها مناسب هستند، عبارت‌اند از:

الحي اللاتيني اثر سهيل ادریس؛ قندیل أم هاشم اثر یحیی حقی؛ عصفور من الشرق اثر توفیق الحکیم؛ الأمير والعجر یحبون أيضا، هردو از واسینی الأعرج؛ الآخرون اثر حسونة المصباحی؛ العطر الفرنسي اثر امیر تاج السر؛ رجال في الشمس و عائد إلى حيفا هردو از غسان کنفانی؛ ذاکرة الجسد اثر أحلام مستغانمی؛ الزلزال اثر طاهر وطار؛ التطليق و التفکک، هردو از رشید بوجدره؛ أرض السواد و سباق المسافات الطويلة، هردو اثر عبدالرحمن منیف، زقاق المدق اثر نجیب محفوظ و

پی‌نوشت:

^۱ مهدی غبرائی (۱۳۹۰)، ترجمه از انگلیسی؛ رضا عامری (۱۳۹۰)، ترجمه از عربی؛ عطاءالله مهاجرانی (۱۳۹۴)، ترجمه از عربی.

منابع

- آتشى، لاله و على‌رضا انوشیروانى (۱۳۹۱). «نقد فضای گفتمان استعماری در سفرنامه‌های زنان غربی». *نقد ادبی. سال پنجم. شماره ۲۰. ۴۸-۲۷*.
- اشکروفت، بیل، جاریث جریفیث و هیلین تیفین (۲۰۱۰). *دراسات مابعد الكولونيالية، المفاهيم الرئيسية*. ترجمه احمد الروبی و دیگران. قاهره: المركز القومي للترجمة.
- انصاری، منصور و مسعود درودی (۱۳۹۳). «مطالعات پسااستعماری: تلاش متن‌محور در جهت وارونه‌سازی چشم‌اندازها (با تأکید بر بازشناسی رویکردهای متفاوت)». *جستارهای سیاسی معاصر. سال پنجم. شماره ۲. ۲۳-۱*.
- البحراوی. سید(۲۰۰۵). *الأنواع النثرية في الأدب العربي المعاصر؛ أجيال و ملامح*.
- برادة، محمد (۲۰۱۱). *الرواية العربية و رهان التجديد*. شماره ۴۹. *مجلة دبي الثقافية*
- البروشی، سارة (۲۰۲۰). «صورة و جدلية الأنا والآخر في رواية "موسم الهجرة إلى الشمال" للطيب صالح». *مجلة الدراسات الثقافية واللغوية والفنية، شماره ۱۶، جلد چهارم، برلین: المركز الديمقراطي العربي. ۴۵۶-۴۴۹*.
- جدیلي، بسمة (۲۰۱۶). «دراسات ما بعد الكولونيالية من منظور أبرز أقطابها. مجله إشكالات في اللغة والأدب». *معهد الآداب واللغات بالمركز الجامعي لتانمغست الجزائر. شماره ۹. ۲۳۴-۲۵۴*.
- الرویلی، میجان؛ البازعي، سعد (۲۰۰۲). *دلیل الناقد الأدبي. المركز الثقافي العربي. چاپ سوم. المغرب: الدار البيضاء*.
- الریاضی، میرالدین بن صلاح‌الدین (۲۰۲۱). «فعل القراءة و بناء المعنى في الشكل اللغوي في الرواية موسم الهجرة الى الشمال. موقع الافريقي للمعرفة».
- زیدان، جرجی (۲۰۱۲). *تراجم مشاهير الشرق في القرن التاسع عشر*. قاهره: مؤسسة هنداوي.
- سعید، إدوارد (۱۹۸۴). *الاستشراق*. ترجمه کمال أبودیب. چاپ دوم. بیروت: مؤسسة الأبحاث العربية.
- صالح، طیب (۱۹۹۷). *موسم الهجرة الى الشمال*. بیروت: دارالخیل.
- طرایشی، جورج (۱۹۹۷). *شرق و غرب، رجولة وأنوثة*. چاپ چهارم. بیروت: دارالطبعة.
- العززی، سعاد عبدالله (۲۰۱۷). «تطبيقات نظرية ما بعد الاستعمار في رواية موسم الهجرة إلى الشمال». *مجلة فيلولوجي. شماره ۶۷. ۳۶-۱۳*.
- فانون، فرانتس (۱۳۵۵). *پوست سیاه، صورتک‌های سفید*. ترجمه محمدامین کاردان. چاپ دوم. تهران: خوارزمی.
- کارتر، دیفید (۲۰۱۰). *النظرية الأدبية*. ترجمه باسل المسالمة. دمشق: دار التكوين.
- کریم، یاسین (۲۰۲۰). *آليات نقد الخطاب الاستعماري عند الناقدة غياتري سبيفاك؛ نحو كتابة تاريخ جديد للتابع*. الجزائر. جامعة محمد لمين دباغين، سطيف ۲.
- باغجری، کمال؛ نیازی، شهریار (۱۳۹۴). «خوانش پسااستعماری رمان موسم هجرت به شمال اثر الطيب صالح». *ادب عربی. سال هفتم. شماره ۱. ۶۱-۸۶*.

لطفی‌نیا، حمیده (۱۴۰۰). «تصویرشناسی در ادبیات تطبیقی: شناخت خود از نگاه دیگری». *مطالعات بین‌رشته‌ای/ادبیات، هنر و علوم انسانی*. سال اول. شماره ۱. ۱۳۵-۱۵۵.

نامورمطلق، بهمن (۱۳۸۸). «درآمدی بر تصویرشناسی». *مطالعات ادبیات تطبیقی*. سال سوم. شماره ۱۲. ۱۱۹-۱۳۸.

المناصرة، عزالدین (۲۰۰۵). *النقد الثقافي المقارن منظور جدلي تفكيكي*. عمان: دار مجدلاوي للنشر والتوزيع.
میرغنی، هاشم (۲۰۱۲). «الطیب صالح وإشکالیات الخطاب النقدي». *مجلة العلوم الإنسانية*. جامعة السودان للعلوم والتكنولوجيا. كلية اللغات. ۲۴۳۴.

پایگاه‌های اینترنتی:

Guardian (2002). "The top 100 books of all time". 19/11/2012

-الجزيرة (۲۰۱۴). موسم الهجرة... فيلم سويسري سوداني.

<https://www.aljazeera.net/news/cultureandart/20/4/2014/>

-دومة، خيري (۲۰۰۴). «عُدْوَى الرَّحِيل موسم الهجرة إلى الشمال و نظرية ما بعد الاستعمار». *منتديات ابن رشد*.

<https://ibn-rushd.net/wp/ar/12/04/2004/khairi-douma/>

الطیب صالح يتحدث عن روايته موسم الهجرة (۲۰۱۷).

<https://www.youtube.com/watch?v=dm7CeTwCVmE>

العدم، حسن (۲۰۲۰). «موسم الهجرة إلى الشمال... عبقرية الطيب صالح التي لا تشيخ».

<https://doc.aljazeera.net/>

عصفور، جابر (۲۰۰۸). «موسم الهجرة إلى الشمال». *مكتوب العربي*.

<http://dvdtarab.maktoob.com>

النخلى، كريم (۲۰۱۸). «ذهب- الإنجليز- وبقي- حنين- السودانيين- لهم».

<https://www.aljazeera.net/blogs/2018/7/3/>

Some postcolonial features in Tayeb Salih's *Mawsim Al- Hijra ila al-Shamal* (*Season of Migration to the North*)

Hadi Nazari Monazzam¹

Abstract

Postcolonial theory and comparative literature are both transnational and transcultural, and have an inseparable connection with the "other". Even the greatest postcolonial theorists like Edward Said, Homi Bhabha, and Gayatri Spivak have been, firstly, well-known comparatists. The novel *Season of Migration to the North* by Tayeb Salih is one of the greatest Arabic novels of the twentieth century and one of the most important novels in the world. This research uses a descriptive-analytical method based on the concepts of postcolonial theory to examine the images of the colonizer and the colonized in this novel. The confrontation between the East and the West from the point of view of Edward Said, Homi Bhabha's notions of "hybridity" and "the third space" and Spivak's concept of "subalternity" are the most important theoretical concepts deployed in this research. The novel re-enacts the experience of the conflict between the East and the West, which is in fact, a reflection of the narrator's internal conflict as well as his conflict with the post-colonial Sudanese society. The main character (Mustafa Sa'eed), despite his "hybridity", could never inhabit the "third space" from Homi Bhabha's perspective. Hosna, the wife of the novel's protagonist, and the farmers and workers of Sudanese rural community are also among the colonized whose voices are never heard.

Keywords: The Arabic novel, Postcolonialism, *Season of Migration to the North*, Subalternity, Edward Said, the Colonized

¹Associate Professor of Arabic Language and Literature, University of Tarbiat Modares University, Tehran, Iran
hadi.nazari@modares.ac.ir